

مقدمه‌ی انجیل یوحنا

بخش چهارم

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

پاییز ۱۳۹۹

خداوند به تکاتک شما برکت دهد.

خدا را شکر که باز این فیض دست داد تا بتوانیم در کلامش با هم مشارکت داشته باشیم. در چهارمین جلسه از سلسله مباحثی که به فیض خدا شروع کرده‌ایم به انجیل یوحنا ۴:۱ خواهیم پرداخت.

شاید داستان کتاب جنگل (پسر جنگل) برای همگی ما آشنا باشد. در این داستان پسری به نام موگلی در یکی از جنگل‌های هندوستان پدر و مادر خود را از دست می‌دهد و با گرگ‌ها بزرگ می‌شود. او پس از ماجراجویی‌های فراوان و درگیری با ببر، ناگزیر به ترک جنگل شده و به انسان‌ها می‌پیوندد. می‌دانیم که این داستان و یا داستانی مانند دوقلوهای بنیانگذار شهر روم، افسانه‌ای بیش نیستند. ولی می‌توان تصور کرد بچه‌ای که بدون انسان‌ها بزرگ شود، قادر نخواهد بود خصلت‌ها انسانی را بروز دهد. اگر چنین جامعه‌ای هم تشکیل شود چه بسا هزاران سال طول بکشد تا آنها بتوانند صحبت یا حتی ابزارسازی کنند.

پس به بیانی انسان بدون رابطه و مشارکت با دیگر انسان‌ها، انسان نمی‌شود. امروز بسیاری از متفکران درباره‌ی مفهوم **شخص و انسان** صحبت می‌کنند. به نظر بسیاری از آنها شخصیت در فضای رابطه تعریف می‌شود. افرادی که با آنها نشست و برخاست می‌کنیم در طرز بیان، رفتار و عملکرد ما تأثیر بسزایی دارند. چنانکه دیده‌ایم خدا با کلام و گفتار خود با ما رابطه ایجاد می‌کند و این رابطه هویت‌ساز است.

زمانی که از «سخن گفتن خدا» صحبت می‌شود، باید توجه کرد که امروزه مخصوصاً از آغاز جنبش پنتیکاست، در بسیاری از جلسات این عبارت را می‌شنویم که: «خداوند به شکل خاصی به من گفت...» واعظان بسیاری در دنیا می‌توانند این حرف را تکرار کنند و جهت‌های مختلفی در زندگی خود بگیرند. قصد ندارم درباره‌ی ماهیت این ادعا

بحث کنم چون ممکن است برخی در یک روندی صدای خداوند را بشنوند. نمی‌خواهم وارد این بحث شوم ولی می‌دانیم که بسیاری به حضور مسیح می‌آیند و می‌گویند مگر به نام تو نبوت نکردیم و کارهای زیادی را انجام ندادیم. و پاسخ خداوند این است که من به هیچ عنوان شما را نمی‌شناسم.

سؤال مهم این است که اگر مسیح این افراد را نمی‌شناسد، کسانی که پشت منبر با قدرت تمام اعلام می‌کنند: «خداوند به من چنین گفت. خداوند با من صحبت کرده و این مسئله را برایم بازگو کرده است.» پس چه شخصی این افراد را ملاقات کرده است؟! کلام خدا از عیسای دیگری صحبت می‌کند، از یک روح دیگر و این مسئله کم و بیش در قرن اول خود را نشان می‌دهد زمانی که دوران رسولان سپری شده و کلیسا آن برهه را پشت سر گذاشته است. آن زمان نیز بسیاری ادعا می‌کردند که رسول هستند و چیزهایی از خداوند شنیده‌اند.

یوحنا به عنوان آخرین شاهد زندگی مسیح، ما را دوباره به ماجرای باغ عدن ارجاع می‌دهد و از آفرینش وارد بحث شناخت خدا می‌شود تا مبادا گمراه شویم و با عیسای دیگری صحبت کنیم. چنانچه با عیسای دیگری صحبت کنیم قطعاً زمانی که عیسای واقعی به ملاقات انسان آید، خواهد گفت من هیچ وقت با تو صحبت نکرده‌ام، هرگز با تو گفتگو نکرده و با تو ملاقات نکرده‌ام.

ما در جلسه‌ی پیشین درباره‌ی آیه‌ی سوم انجیل یوحنا صحبت کردیم. و در خصوص نقش کلام در آفرینش، دیدیم که همه چیز به واسطه‌ی کلام آفریده شد و بدون دخالت کلام هیچ چیزی آفریده نشد. پس کلام باعث آفرینش می‌شود. این کلام است که باعث بقا و پایداری می‌شود. زمانی که ما کاری را خارج از چهارچوب کلام انجام دهیم ممکن است اتفاقات بسیاری رخ دهد ولی باید به یاد داشت که آن نتیجه هرگز پایدار نخواهد بود. در اینجاست که بسیاری از افراد با مراجعه به پیدایش دچار مشکل می‌شوند.

دریافتیم که ابتدا روح وارد شده و برای ظهور کلام زمینه‌سازی می‌کند. و زمان شروع آفرینش، خدا سخن می‌گوید و به شهادت کلام، روح سطح آب‌ها را فرومی‌گیرد و سپس روشنایی می‌شود. کلام می‌گوید خدا گفت و روشنایی شد و روز اول شروع شد. متأسفانه بسیاری از ایمانداران که با شرکت در جلسات کلیسایی از لمس روح برخوردار می‌شوند، در حد همین لمس باقی می‌مانند و گام‌های بعدی ایمان را درست برنمی‌دارند. گفتنی است لمس روح‌القدس خود مبحث پیچیده‌ای است چون کلام خدا از یک روح دیگر هم صحبت می‌کند ولی ما فرض می‌کنیم که اینجا واقعاً روح‌القدس افراد را لمس می‌کند.

متأسفانه برخی حتی با برخورداری از لمسی اصیل از روح‌القدس، الزاماً وارد زندگی روحانی نمی‌شوند. شاید از نظر ظاهری مرز میان این دو، باریک به نظر برسد زیرا زمانی که خدا سخن گفت الزامی نبود که فوراً نوری ظاهر شده باشد. ما نمی‌دانیم چقدر طول کشید، شاید از نظر انسانی، میلیون‌ها یا میلیارد‌ها سال میان صدور فرمان خدا و پیدا شدن روشنایی طول کشیده باشد. ولی زمانی که خدا سخن می‌گوید باید حتماً اتفاق بیفتد هرچند ممکن است در مقیاس انسانی هیچ اتفاقی رخ ندهد باشد. بنابراین مسیحیانی داریم که در حد لمس روح‌القدس باقی می‌مانند با وجود اینکه ممکن است حتی نبوت هم بکنند. در این مورد شائول را مثال زدیم. تبدیل تازه در چنین کسانی شکل نگرفته است. آنها از لمس روح برخوردار بوده حتی به زبان‌ها صحبت می‌کنند و دعاهای پر شوری بلند می‌کنند و کارهایی از این دست انجام می‌دهند ولی زمانی که بحث اطاعت از کلام به میان می‌آید، پا پس می‌کشند. آنها حتی از پذیرش مسائل اساسی کلام چون الوهیت یا تعمیدی که در اعمال رسولان شاهدش هستیم نیز سر باز می‌زنند.

خیلی اوقات نمود این ناطاعتی در ابعاد زندگی شخصی افراد و نحوه‌ی رابطه‌ای که با دیگران دارند بازتاب می‌یابد. در بسیاری از موارد درهای ورود شیطان به کلیسا، همان چیزهای کوچکی است که پیش پا افتاده و ناچیز به حساب می‌آیند. به عنوان مثال کیفیت رابطه‌ی ما با خانواده‌ی خود، با همسایگان خود، با کلیسا، دادن ده یک و مسائلی که شاید از دید انسان کوچک به نظر برسد.

می‌دانیم که ابراهیم دو فرزند داشت؛ اسماعیل و اسحاق. بارها تأکید کرده‌ام که نباید اسماعیل را خارج از کلیسا جستجو کرد بلکه اسماعیل را باید در فضای کلیسا و در مسیحیت یافت. بله، ابراهیم دو فرزند داشت که به قول پولس جایگاه نبوتی هم دارند و در حکم نماد هستند. به قول کلام، اسماعیل بر حسب جسم متولد شد و نمونه‌ای از ایمانداران جسمانی است. ما در کتاب مقدس می‌خوانیم زمانی که اسماعیل رانده شد و در مکانی بی‌آب گیر افتاد و از خدا آب طلبید، خدا صدایش را شنید و چشمه‌ای مقابل هاجر جاری شد. واژه‌ی به کار رفته می‌تواند به معنای «چشمه» یا «چاه» باشد. بهر صورت آب پیدا شد.

کلام تأکید می‌کند که «خدا با اسماعیل بود.» ولی با ملاک قرار دادن حرف اضافه‌ای که به کار رفته، درمی‌یابیم که بیشتر به این معنی است که «خدا اسماعیل را یاری می‌کرد.» خدا اسماعیل را در مقابل دشمنانش پیروز می‌کرد و مواردی از این دست. اسماعیل از ابراهیم راز دعا را آموخته بود. او می‌توانست دعاهای بسیار پر شوری بلند کند. من در مباحث مربوط به افسسیان یا شاید در مبحث دیگری به این مسئله پرداختم که اسماعیل یک قدرت روحانی داشت ولی با وجود تمام این دعاها، از دید ابراهیم که از یک نگاه و بصیرت روحانی برخوردار بود، اشکالی وجود داشت. اسماعیل به جایگاهی که مدّ نظر ابراهیم بود نائل نشده بود. ابراهیم چون با کلام خدا زندگی کرده بود زمانی

که به زندگی اسماعیل نگاه می‌کرد، می‌دید که اسماعیل کسی نیست که به مسیح منتهی شود. به عبارتی او نمی‌توانست مسیح را در اسماعیل ببیند.

شاید اسماعیل به قول امروزی‌ها به زبان‌ها دعا می‌کرد، معجزه می‌کرد ولی بصیرت روحانی ابراهیم می‌دید که اسماعیل نمی‌تواند با کلام یکی شود و یک جای کار ایراد دارد. ابراهیم برای نجات دنیا و خروج آن از وضعیت هبوط، بار داشت و خدا به او گفته بود که تو وسیله‌ی برکت همه‌ی امت‌ها خواهی شد. خدا قلب ابراهیم را دیده بود. ابراهیم دریافته بود که این وعده از طریق اسماعیل محقق نمی‌شود. و هنگامی که خدا وعده‌ی ظهور اسحاق (مسیح) از طریق سارا را به او می‌دهد، شادمان می‌شود. خداوند می‌گوید که او با دیدن روز من شادمان شد.

زمانی که خدا ابراهیم را ملاقات می‌کند و اسم او را عوض می‌کند و به او وعده‌ی تولد فرزندی از سارا را می‌دهد، می‌گوید او با دیدن روز من شادمان شد ولی ابراهیم در کنار این شادمانی مضطرب هم می‌شود و برای اسماعیل دعا می‌کند و می‌گوید: ای کاش اسماعیل در حضور تو زنده بماند.

خیلی اوقات زمانی که می‌خواهند یک کلیسا را زنده و پویا بنامند معجزه‌ها، داد و فریاد، صحبت کردن به زبان‌ها و مسائلی از این دست را ملاک قرار می‌دهند ولی ما می‌بینیم که با برخورداری اسماعیل از تمام این مسائل، ابراهیم با عبارت «ای کاش» یعنی با حسرت و افسوس برای او دعا می‌کند. پس اسماعیل در حضور خدا زندگی نمی‌کرد. او در حضور خدا زنده نشده بود. باز تکرار می‌کنم زمانی که راجع به اسماعیل صحبت می‌شود دسته‌ای به فکر ادیان دیگر می‌افتند ولی من نمی‌خواهم وارد مباحث دقیق در خصوص نسل اسماعیل شوم و همین قدر کوتاه اشاره می‌کنم که نسل جسمانی اسماعیل بیشتر در سوریه و اردن زندگی می‌کنند. ما با مطالعه‌ی کلام درمی‌یابیم که آنها وارد جزیره‌العرب نشدند.

اول قرن‌تیان ۳:۳ می‌گوید: «زیرا که تا به حال جسمانی هستی چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی‌ها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی‌نمایید؟» پولس به قرن‌تیان می‌گوید که شما همچنان جسمانی هستید با وجود اینکه آنها به زبان‌ها صحبت می‌کردند و ادعا می‌کردند که روحانی هستند. پولس بودایی‌ها را مخاطب قرار نمی‌دهد بلکه مسیحیان قرن‌تس را که صاحب عطایای روحانی بودند. اسماعیل بر حسب جسم متولد شده بود و قرن‌تیان نیز همچنان جسمانی بودند. درست است که کلام می‌گوید خدا با اسماعیل بود ولی به این معنی است که خدا اسماعیل را یاری می‌کرد و این امر امروز شامل حال کلیسای اسماعیل نیز می‌شود.

در سده‌ی نخست بسیاری فکر می‌کردند که می‌توانند زندگی روحانی داشته باشند بی‌آنکه به کلام وصل باشند. مرز بین زندگی در کلام و زندگی خارج از چهارچوب کلام باریک است و این مسئله به مرور زمان خود را نشان می‌دهد. روزی که داود پادشاه بر اثر گناहانی که مرتکب شده بود در بیابان یهودا آواره شد، مزمور ۶۳ را به حضور خداوند بلند کرد. من شخصاً این مزمور را بسیار دوست دارم. «مزمور داود هنگامی که در صحرای یهودا بود. ای خدا، تو خدای من هستی. در سحر تو را خواهم طلبید. جان من تشنه‌ی تو است و جسمم مشتاق تو در زمین خشک تشنه‌ی بی‌آب.»

می‌دانیم که نسل اسحاق از طریق داود ادامه می‌یابد. کلام خدا در کتاب دوم سموئیل می‌گوید که داود و همراهانش تشنه بودند. داود در همان فضای صحرا و بحران بی‌آبی، نه آب معمولی بلکه حضور خدا را می‌طلبید. منظور این نیست که به خاطر نیازهای خود دعا نکنیم ولی باید در زندگی خود این رفتار آموزنده‌ی داود را مدّ نظر داشته باشیم که در وضعیت بحرانی طالب حضور خداست. اینجاست که این دو نسل یعنی نسل اسحاق و نسل اسماعیل طبیعت واقعی خود را نشان می‌دهند و تمایز این دو برجسته می‌شود. کلام خدا می‌گوید که همه‌ی نیازهای خود را به حضور خدا بلند

کنید. ما می‌توانیم همه‌ی نیازهای خود را به حضور خدا بلند کنیم ولی قلب ما در طلب چیست و چه چیزی در جایگاه اول قرار دارد؟

زمانی که از داود صحبت می‌کنیم باید به اسحاق بیندیشیم. می‌توان این روند را تا پیدایش ادامه داد ولی به همین جا بسنده می‌کنیم زیرا موعظه به درازا خواهد کشید. خدا به دعای ابراهیم درباره‌ی اسماعیل پاسخ می‌دهد ولی مسیح از نسل اسماعیل متولد نمی‌شود. البته این مسئله بعد نبوتی هم دارد که فکر می‌کنم اکنون مناسبی ندارد بدان پردازیم.

زندگی در حضور خدا همان زندگی در فضای کلام است. ایماندار جسمانی به نمودهای روح مانند عطا یا نگاه می‌کند. در حالی که یک نبوت می‌تواند تمام توجه یک شخص جسمانی را به خود جلب کند یک ایماندار روحانی اجازه خواهد داد روح او را به جمیع حقایق کلام و به جمیع راستی‌ها هدایت کند. روح فرستاده شد که ما را به سوی کلام هدایت کند و ما را با آن هماهنگ سازد.

اکنون به یوحنا ۴:۱ را می‌پردازیم.

در او حیات بود و حیات نور انسان بود.

برای بررسی این آیه باید به فضای باغ عدن و خلقت برگردیم. زمانی که فعل «بودن» به شکل گذشته صرف می‌شود یعنی در کلام زندگی بود به همین سادگی. و زندگی همان چیزی است که آدمیان را روشن می‌کند.

داود در مزمور ۹:۳۶ چنین می‌گوید: «زیرا که نزد تو چشمه‌ی حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید.» آمین. من می‌خواهم این آیه را به شکل دیگری برگردانم. در ترجمه‌ی این آیه چنین امکانی وجود دارد و خداوند توجه ما را به سمت آن جلب می‌کند. «در مشارکت با تو زندگی یافت می‌شود و در روشنایی، روشنایی الهی تو را

مشاهده می‌کنیم.» اینجا داود اصل زیبایی را مطرح می‌کند. ما به برکت مشارکت با خدا، صاحب زندگی جاوید می‌شویم. ابراهیم برای اسماعیل چنین دعا کرد: «کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.» هوشع نیز درباره‌ی قوم اسرائیل که راه خود را گم کرده بودند، چنین نبوت می‌کند: «بیایید نزد خداوند بازگشت نماییم زیرا او دریده است و ما را شفا خواهد داد، او زده است و ما را شکسته‌بندی خواهد کرد. پس از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم کرد.»

خیلی اوقات فرقه‌ها می‌گویند شما می‌توانید در گروه ما صاحب زندگی شوید و تنها کافی است به کلیسای ما بیاوید. زمانی که اسم عیسی آورده می‌شود و چیزهایی ذکر می‌شود آنگاه ذهن افراد آرام می‌شود. سپس کم کم می‌گویند حال باید اعتقادنامه‌ی نیکیه که پایه‌ی ایمان مسیحی است را بپذیرید. و بدین ترتیب در واقع زمینه را برای شرک باز می‌کنند. ابتدا از خدای واحد صحبت می‌کنند که همان خدای پدر است ولی در کنارش از دو وجود الهی سخن می‌گویند. البته آنها سعی کردند در قرن‌های بعدی این تضاد را به شکلی حل کنند. در بسیاری از مباحث تثلیثی عنوان شده، چنانچه با دقت و ظرافت به اعتقادنامه‌ی نیکیه نگاه کنید متوجه تضادهای موجود می‌شوید.

کسانی که کلام خدا را مبنای خود قرار ندادند و سعی کردند این مرجع به اصطلاح ایمان مسیحی را پایه‌ی بررسی خود قرار دهند، به بیراهه کشیده شدند. بسیاری از گروه‌ها ادعا می‌کنند چنانچه با ما باشید، صاحب زندگی جاوید می‌شوید و با قرائت اعتقادنامه‌ی نیکیه ثابت می‌شود که مسیحی خوبی هستید و شما این چنین نجات پیدا می‌کنید ولی یوحنا به تمام این ادعاها پاسخ می‌دهد.

چند روز پیش مقاله‌ی کشیشی را می‌خواندم که با شاهدان یهوه درگیر شده بود. او با اینکه مطالبی عنوان کرده بود ولی نمی‌توانست از واژه‌ی تثلیث و ایمان تثلیثی

خارج شود. او گفته بود واقعیت این است که بیشتر افرادی که مدعی ایمان داشتن به تثلیث هستند، ایمانی شرک‌آلود دارند و موضوع را خوب درک نکرده‌اند. در واقع این شخص با حذف واژه‌ی تثلیث زیر سؤال می‌رفت. کوشش‌های فراوانی شده است تا اعلام و اثبات شود که اعتقادنامه‌ی نیقیه با کتاب مقدس منطبق بوده و می‌تواند به عنوان اصل و پایه باشد. از نگاه ایمان به اصطلاح راست‌دینی مسیحی یا ارتودکس، کنستانتین همان جایگاهی را دارد که رسولان دارند ولی واقعیت این است که کنستانتین نه مکاشفه داشت و نه اصلاً توبه کرده بود.

پس یوحنا پاسخ می‌دهد فقط در او یعنی فقط در کلام زندگی پیدا می‌شود و تنها در او امکان مشارکت با خدا هست. ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا. خدا در کلام است و در قالب کلام با ما وارد مشارکت می‌شود. تنها در عیسی مسیح زندگی هست و این حیات در مسیحیت یافت نمی‌شود. مسیح می‌گوید هیچ کس جز به وسیله‌ی من یعنی کلام نزد پدر نمی‌آید. شاید این مسئله جنبه‌ی تکراری داشته باشد ولی باز ما را به فضای باغ عدن برمی‌گرداند. مقدمه‌ی انجیل یوحنا ارتباط تنگاتنگی با آفرینش و ماجرای باغ عدن دارد. و این چیزی است که بسیاری از مفسران متوجه آن نشده‌اند. آنها نمی‌توانند بپذیرند که این بخش مربوط به باب یک پیدایش است ولی آن را به باب دوم هم ربط نمی‌دهند. در جواب این پرسش که: زندگی کجا بود؟ باید به باغ عدن و ماجرای آن پرداخت زیرا درخت حیات آنجا بود. زندگی در همان درخت یافت می‌شود که به شهادت اشعیا ۵۳ از نگاه آدم و حوا حقیر بود. زندگی در همان درختی یافت می‌شد که کوچک به نظر می‌رسید و توجه‌ها را به خود جلب نمی‌کرد.

کلام همواره در همان کسوت سادگی به ما نزدیک می‌شود. در همان ظاهری که توجه ما را به خود جلب نمی‌کند. زمانی که در مکاشفه باب ۳ آن گدا یا بهتر است بگوییم آن شخص به ظاهر گدا، در را می‌کوبد و ما برایش باز می‌کنیم در واقع خدا با

ما مشارکت می‌کند و صاحب زندگی جاوید می‌شویم. زیرا در این صورت طبیعت خدا را به دست آورده و از زندگی الهی برخوردار می‌شویم. زندگی جاوید این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که تو فرستادی بشناسند. آن موقع است که ما می‌توانیم امور الهی را ببینیم و از دریچه‌ی چشم خدا به مسائل نگاه کنیم. کلام خدا می‌گوید در روشنایی تو، روشنایی را می‌بینیم ولی اول باید در فضای حضور خدا بود یعنی همان حریم مشارکت با او آنگاه آن چیزی که از خدا شنیده‌ایم ما را به سمت روشنایی هدایت می‌کند. روشنایی خدا همان کلام است و در کلام زندگی هست.

ما به برکت مشارکت با کلام، صاحب شخصیت و هویت تازه‌ای می‌شویم. از قلمرو مرگ خارج شده و فرزندان خدا خوانده می‌شویم. (هوشع ۱:۱۰)

خداوند به تکاتک شما برکت دهد.